

بررسی فقهی در آغوش گرفتن دختر شش ساله نامحرم*

□ حسین شبانی مروری**

□ سید محمود مدنی بجستانی***

چکیده

امروزه گاهی در ارتباطات خانوادگی، بین دختران خردسال و افراد نامحرم ارتباط برقرار می‌شود و از آنجا که دختران به سن بلوغ نرسیده‌اند، توجه لازم به احکام فقهی و حدود شرعی الزامی، در ارتباط با نامحرم نمی‌شود به خصوص اینکه گاهی افراد نامحرم دختر بچه‌ها را در آغوش می‌گیرند؛ سؤال این است که حکم فقهی در آغوش گرفتن دختران نامحرم چیست؟ در نرسیده‌ندردر این مقاله، با شیوه اجتهادی، به آیات و روایات مربوط به حکم در آغوش گرفتن دختر ۶ ساله نامحرم پرداخته شده، این نتایج به دست آمد: الف) نسبت به دختر ۶ ساله نامحرم، ظاهر سه روایت که یکی از آنها صحیح است، دلالت بر حرمت دارد و ادله‌ای که برای دست کشیدن از حرمت بیان شده، قابل اعتماد نیست. ب) نسبت به قبل از شش سال، دلیلی بر حرمت وجود ندارد و مفهوم بعضی از روایات نیز جواز است. ج) دخالت سن خاص در این حکم، از این جهت است که با رسیدن کودک به این سن، حتماً باید حکم رعایت شود؛ البته قبل از آن هم، اگر مفسده وجود داشته باشد، باید حکم رعایت شود.

واژگان کلیدی: دختر خردسال، نامحرم، تربیت جنسی کودک، تربیت اسلامی، فقه تربیت.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۳/۸/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۳/۱۱/۲.

** دانش آموخته رشته فقه تربیت مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

hosseinshabani52465@gmail.com

*** مدرس فقه و اصول، مجتمع آموزش عالی فقه، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

sm.madani313@gmail.com

مقدمه

در عصر حاضر به دلیل جاذبه‌ها و تحریکات جنسی فراوان، تربیت جنسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و دستورات شرع مبین اسلام که از چشمه وحی الهی جاری گشته، بهترین راهنما در این زمینه است. یکی از دستورات اسلام در این زمینه، بیان حدودی برای در آغوش گرفتن دیگران است که صورت‌های مختلفی دارد و شامل هم‌جنس و غیر هم‌جنس، محرم و نامحرم، بالغ و نابالغ، در حالت عریان و با لباس و با قصد شهوت و بدون آن می‌شود؛ تمرکز اصلی این مقاله بر در آغوش گرفتن دختر شش ساله نامحرم است که در ادله فقهی به طور خاص به آن پرداخته شده است.

برخی از بزرگان مثل علامه حلی، محقق کرکی، صاحب جواهر، محقق خوئی، مرحوم حکیم، امام خمینی، آیات عظام شبیری زنجانی، خرازی، سیفی مازندرانی، علی پناه اشتهاوردی در مباحث خود به این بحث اشاره نموده‌اند. همچنین آقای اعرافی در کتاب فقه تربیت، ذیل مباحث تربیت جنسی به این بحث پرداخته‌اند؛ ولی بررسی همه اقوال، روایات و جوانب مسئله انجام نشده است، در این مقاله، بیان دیدگاه‌های مختلف، ادله هر کدام و نقد آن مد نظر است. ضرورت پرداختن به این مسأله، مشاهده تساهل و تسامح در رعایت حدود شرعی در ارتباط افراد محرم و نامحرم به خصوص در ارتباطات فامیلی در خانواده‌ها است؛ با توجه به اینکه در بسیاری از خانواده‌ها دختران خردسال با فامیل که نامحرم هستند، ارتباط دارند و از آنجا که به سن تکلیف نرسیده‌اند، خردسال تلقی می‌شوند و در آغوش گرفتن و روی پا نهادن آنها ممکن است با نگاه تسامحی، بدون اشکال تلقی شود، پرداختن به این بحث و بیان حکم فقهی آن ضرورت دارد. در این مقاله، ابتدا اقوال در مسأله ذکر می‌شود، در ادامه ادله‌ی قابل استناد در مسأله، بررسی و نتیجه‌گیری می‌شود.

پیشینه؛ اقوال فقها در مسأله

طبق آنچه از فقها در این زمینه نقل شده، پنج قول مختلف قابل استفاده است.

قول اول: حرمت

مرحوم صدوق عبارت «الْحَدُّ الَّذِي إِذَا بَلَغَهُ الصَّبِيَانُ لَمْ يَجْزُ مُبَاشَرَتُهُمْ وَ حَمْلُهُمْ وَ وَجَبَ التَّفْرِيقُ

بَيْنَهُمْ فِي الْمَصَاحِعِ» (۴۳۶/۳: ۱۴۱۳) را عنوان باب قرار داده است که ظاهر آن، حرمت مباشرت و حمل کودکان است. مرحوم کلینی عنوان باب را «حَدَّ الْجَارِيَةِ الصَّغِيرَةِ الَّتِي يَجُوزُ أَنْ تُقْبَلَ» (۵۳۳/۵: ۱۴۰۷) قرار داده‌اند که با دو مقدمه می‌توان ایشان را از قائلین به حرمت دانست؛ الف) با توجه به مقام تحدید، بعد از رسیدن صغیره به این حد، حکم بوسیدن حرمت است. ب) بین تقبیل و در آغوش گرفتن و مانند آن عرفاً تلازم وجود دارد؛ به گونه‌ای که وقتی به عرف گفته شود، کودک را نبوس؛ از آن می‌فهمد که او را در آغوش نیز نگیرد یا از طرف مقابل وقتی گفته می‌شود، او را در دامن مگذار؛ عرف می‌فهمد که بوسیدن او هم جایز نیست یا حکم در آغوش گرفتن بر بوسیدن اولویت دارد. بنابراین، اگرچه ظاهر کلام ایشان فقط تقبیل است، ولی شامل در آغوش گرفتن نیز، می‌شود. روایاتی که ایشان در این باب بیان نموده‌اند، موید این مطلب است؛ زیرا سه روایت در این باب آورده‌اند که تنها در روایت دوم عنوان تقبیل آمده، ولی عنوان باب را جواز تقبیل قرار داده‌اند. عنوان باب در وسائل نیز چنین است: «بَابُ حَدِّ النِّسَبِ الَّتِي يَجُوزُ لِلرَّجُلِ حَمْلُهَا وَتَقْبِيلُهَا بِغَيْرِ شَهْوَةٍ وَ يَجُوزُ أَنْ تُبَاشِرَهَا الْمَرْأَةُ وَ حَدِّ الْغُلَامِ الَّذِي يُقْبَلُ الْمَرْأَةُ»؛ از اینگونه بیانات استفاده می‌شود که در صورت رسیدن به این حد، جایز نیست. ظاهر عبارت مرحوم علامه در تذکرة و جامع المقاصد نیز، که در مقام فتوا روایت را ذکر کرده و حملی بر کراهت و ... نکرده‌اند، حرمت است. (کرکی ۱۴۱۴: ۴۵/۱۲) سید یزدی به بیان حکم بوسیدن و در دامن نهادن قبل از شش سال، اکتفا نموده است (سید یزدی، ۱۴۲۱: ۴۹۷/۵) بعضی از فقهای معاصر از جمله آقای مکارم و آقای شبیری (شبیری، بی‌تا: ۸۱۴/۳) از کلام سید استفاده کرده‌اند که ایشان حکم بالای ۶ سال را عدم جواز دانسته و در مقابل از دیدگاه آقای حکیم مرحوم سید متعرض حکم بالای ۶ سال نشده است. (حکیم، ۱۴۱۶: ۴۱/۱۴) آقایان خرازی و سیفی مازندرانی نیز قائل به حرمت شده‌اند (خرازی، ۱۳۹۴: ۳۶ سیفی مازندرانی، بی‌تا: ۳۷۷/۱).

قول دوم: احتیاط وجوبی نشانندن در دامن

ظاهر کلام مرحوم امام در تحریر (۱۳۹۲: ۲/۲۶۳) مرحوم گلپایگانی (۱۳۷۱: ۲/۳۰۸) مرحوم صافی (۱۴۱۶: ۲/۳۹۹) مرحوم فاضل لنکرانی در بخش نکاح تفصیل الشریعه (۱۴۲۱: ۴۴)

و همچنین آیه الله سیستانی (۱۴۱۵ق: ۱۴/۳) و مقام معظم رهبری (leader.ir)، این است که بنابر احتیاط واجب، دختر شش ساله نامحرم را در آغوش نگیرند.

قول سوم: کراهت در آغوش گرفتن یا استحباب ترک آن

صاحب جواهر فرموده است: «نعم ینبغي عدم وضع الصبیة فی الحجر و تقبیلها إذا کان قد أتى لها ست سنین بل خمس» (۱۴۰۴: ۸۳/۲۹) ظاهر این عبارت، استحباب ترک است؛ ولی بعید نیست بیان کراهت باشد. آقایان خوئی (۱۴۱۸: ۷۳/۳۲) حکیم (۱۳۷۴: ۴۱/۱۴) سبحانی (۱۴۱۴: ۷۴/۱) مکارم (۱۳۷۷: ۱۲۰/۱) و اعرافی (۱۳۹۶: ۱۸۷/۲۶) نیز قائل به کراهت شده‌اند.

قول چهارم: حکم ارشادی اخلاقی

شارع، در اینجا حکم مولوی نداشته و در مقام ارشاد فرموده، بهتر است چنین کاری صورتی نگیرد. ممکن است از کلام صاحب جواهر این احتمال برداشت شود. همچنین آقای خوئی ذیل یکی از روایات فرموده است: «فلا بدّ من حملها علی الکراهة و بیان الحكم الأخلاقی». اگر در کلام ایشان حکم اخلاقی تعبیری دیگر از کراهت باشد قول سوم می‌شود؛ ولی اگر احتمالی غیر از کراهت باشد، ذیل همین احتمال جای می‌گیرد؛ آقای گرامی نیز، با توجه به سیره و ذکر نشدن این بحث در روایات دیگر، در عین کثرت ابتلا این حکم را اخلاقی دانسته است. (۱۴۱۵: ۵۴۹/۴)

قول پنجم: جواز در آغوش گرفتن

ظاهر کلام مرحوم مشکینی^۱ (۱۳۹۰: ۱۸۲/۳) و حاج آقا تقی طباطبایی (۱۴۲۶: ۵۸۰/۹) جواز است. از آنجا که عمده مباحث مذکور، با توجه به روایات باب مطرح شده، لازم است مفاد روایات بررسی شود.

۱. فتحصل: أنّ السند فیها ضعیف. وظهور النهی الوارد فی بعضها فی الحرمة معارض بظهور «لا ینبغي» فی بعضها الآخر فی الکراهة، فالجواز غیر بعید. البتة از آنجا که در محل بحث احتمال حرمت وجود دارد ممکن است مراد از جواز عدم حرمت باشد که با کراهت نیز سازگار است.

بررسی ادله روایی

در ارتباط با مسأله این پژوهش، شش روایت قابل طرح است که در ادامه ارائه می‌شود:

روایت اول: صحیحہ عبداللہ بن یحیی کاهلی

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى الْكَاهِلِيُّ قَالَ سَأَلَ أَحْمَدُ بْنُ التُّعْمَانِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ عِنْدِي جُوزِيرَةٌ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا رَحِمٌ وَلَهَا سِتُّ سِنِينَ قَالَ لَا تَضَعُهَا فِي حَجْرِكَ» (صدوق، ۱۴۱۳: ۶۳/۳)

از لحاظ سندی، طریق صدوق به عبداللہ صحیح است. (همان: ۵۰۵/۴) عبداللہ نیز توثیق دارد، بنابراین سند صحیح است.

«جویریه»، مصغر جاریه است و جاریه به معنای دختر و کنیز استعمال می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸۸/۱ حمیری، ۱۴۲۰: ۱۰۴۸/۲)؛ ولی دخالتی در بحث ندارد؛ چرا که، حتی اگر مراد کنیز خردسال نیز باشد، حکم دختر خردسال آزاد، به طریق اولی روشن می‌شود؛ زیرا اگر چه کنیز و آزاد در برخی از احکام با یکدیگر تفاوت دارند، ولی تفاوت آنها معمولاً به این گونه است که احکام کنیز آسان‌تر است؛ پس اگر اولویت هم قابل اثبات نباشد، احتمال داده نمی‌شود که مثلاً در آغوش گرفتن دختر ۶ ساله کنیز جایز نباشد، ولی در آغوش گرفتن دختر آزاد جایز باشد.

در این روایت «عدم وضع در حجر» و در روایت بعد «عدم وضع بر حجر» آمده است. از آنجا که سند روایت اول صحیح است، باید معنای این عبارت روشن شود تا محل بحث روشن شود. فراهیدی «حجر» و «حجر» زن را دو لغت برای حضنین او دانسته است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۷۵/۳) و خود ایشان حضن را ناحیه زیر بغل تا ران (محلّی که شمشیر بسته می‌شود) دانسته است. (همان ص ۱۰۵) ابن فارس ماده «حجر» را به معنای منع و احاطه بر چیزی دانسته است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۳۸/۲) در لسان العرب علاوه بر معنای العین به عنوان یک قول در مسأله، «حضن» را اینگونه معنا نموده است: «و قیل: هو الصدر و العَضْدان و ما بینهما» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲۲/۱۳). در کتب دیگر لغت نیز، معنای بیشتری بیان نشده است، بنابراین

«حجر» در لغت به ناحیه جلو بدن گفته می‌شود. در بررسی موارد استعمال «فی حجر» و مانند آن، به نظر می‌رسد در موارد فراوانی در دامن گرفتن لحاظ شده و کمتر موردی یافت می‌شود که معنای آن فقط در آغوش گرفتن باشد و احتمال در دامن قرار دادن نباشد.

به نظر می‌رسد برای در آغوش گرفتن که توأم با در دامن قرار دادن نباشد، در عربی از واژه‌های «عائق» و «احتضن» استفاده می‌شود. در کتب فارسی و دروس فارسی برخی از بزرگان نیز، محل بحث و ترجمه روایات در دامن نشاندن و مانند آن بیان شده است. آقای شبیری فرموده است: «در این جلسه به بررسی مسئله ۳۶ پرداخته درباره حرمت بوسیدن دختر بچه نامحرم شش ساله و در دامن نهادن وی سخن می‌گوییم. سپس، به بررسی دو روایت عبد الله بن یحیی کاهلی و ابی احمد کاهلی پرداخته، ضمن بررسی سند و متن آنها، حرمت در دامن نهادن دختر بچه را از آنها استفاده کرده و اضافه نموده به دلیل عدم اولویت «بوسیدن» از «در دامن نهادن» حرمت تقبیل را نمی‌توانیم از این دو روایت استفاده کنیم. (شبیری، بی‌تا: ۸۰۴/۳) آقای مکارم فرموده‌اند: «در جایی که دختر بچه نابالغ است آیا مرد نامحرم می‌تواند او را بر زانو بنشاند و یا ببوسد؟ ... روایت می‌گوید او را در دامن نگیر؛ ولی در مورد بوسیدن چیزی نمی‌گوید». (مکارم، ۱۴۲۴: ۶۳/۱) در کتاب فرهنگ فقه آمده است: «بوسیدن دختر بچه شش ساله و نشاندن او بر دامن توسط نامحرم، بدون شهوت مکروه است. برخی معاصران احتیاط واجب را در ترك آن دانسته‌اند.» (هاشمی‌شاهرودی، ۱۳۸۲ق: ۵۸۸/۳) در کتاب منابع فقه شیعه، روایات محل بحث، اینگونه ترجمه شده است: «حضرت فرمود چون شش سال بر او بگذرد، او را بر دامن خویش مگذار» به امام گفت: «دخترکی که با او خویشاوندی ندارم و شش سال دارد، نزد من است. حضرت فرمود: او را در دامن خویش مگذار.» (حسینیان، ۱۳۸۶ش: ۶۴۵/۲۵). بنابراین به نظر می‌رسد مراد از «لا تضعها فی حجر» این است که کودک را بر دامن خود قرار مده و اگر گفته می‌شود: او را در آغوش نگیر، مراد چنین آغوش گرفتنی است. ظاهر لا تضعها حرمت وضع در حجر است؛ مگر قرینه بر خلاف اقامه شود. عدم تکلیف دختر نیز، مانعی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا فرض این است که احمد بن نعمان که سؤال پرسید مکلف بود و بعید نیست شخص نسبت به کسی که تکلیفی ندارد، مکلف باشد.

روایت دوم: مضمهره ابی احمد کاهلی

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْكَاهِلِيِّ وَ أَطْنَبِي قَدْ حَضَرْتُهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جُورِيَةٍ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا مَحْرَمٌ تَغَشَّانِي فَأَحْمِلُهَا فَأَقْبِلُهَا فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهَا سِتُّ سِنِينَ فَلَا تَضَعُهَا عَلَى حَجْرِكَ». (کلینی ۱۴۰۷: ۵۳۳/۵)

به لحاظ سندی، اگرچه علی بن حکم، قابل توثیق است (خوئی، ۱۳۷۲: ۴۲۵/۱۲، تستری، ۱۴۱۰: ۴۴۶/۷) ولی ابی احمد کاهلی، توثیق ندارد و تنها دو روایت از ایشان نقل شده است؛ بنابراین روایت سند معتبری ندارد.

در اینجا گفتنی است که برخی، روایت اول و دوم را مانند یکدیگر دانسته‌اند (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۲۹/۲۰) که موجب اشتباه شده است؛ در حالی که دو روایت متفاوت هستند و روایت اول صحیح است. (خوئی، ۱۴۱۸: ۷۲/۳۲، شبیری: ۸۰۵/۳، حکیم، ۱۴۱۶: ۴۱/۱۴).

در این روایت درباره حمل کردن و بوسیدن دختر بچه خردسالی که نامحرم است، سؤال شده است و حضرت فرموده اند: «إِذَا أَتَى عَلَيْهَا سِتُّ سِنِينَ فَلَا تَضَعُهَا عَلَى حَجْرِكَ»؛ اینکه امام در پاسخ به سؤال درباره حمل و بوسیدن، حکم در آغوش گرفتن را بیان نموده‌اند، موجب اختلاف و احتمالاتی در معنای روایت شده است و برخی حکم بوسیدن و حمل کردن و مانند آن را نیز استفاده کرده‌اند و برخی به آن اشکال نموده‌اند. در هر صورت، مسلم است که امام از روی پا قرار دادن، نهی کرده‌اند.

محقق خوئی در این روایت، با توجه به اینکه سؤال راوی از حمل و تقبیل است و حضرت در پاسخ، وضع در حجر را حرام دانستند، استفاده اولویت حمل و تقبیل کرده و در روایت اول، چون در سؤال نیامده، مدعی چنین اولویتی نیست؛ اولویت عرفی حمل و تقبیل نسبت به در آغوش گرفتن، محل اشکال است؛ آنچه می‌تواند مورد نظر ایشان باشد اولویت شرعی است؛ به این معنا که از عدم جواب امام به مورد سؤال و بیان مصداق دیگر، استفاده شود که این مصداق در نگاه حضرت، اولویت دارد. در نقد کلام ایشان سه نکته قابل طرح است: الف) در روایت اول نیز، از آنجا که مصداق خاصی بیان نشده، عرف از این سؤال اینگونه می‌فهمد که

امور متعارفی که در این سنین با کودک انجام می‌شود؛ مثل بوسیدن، کول کردن، در آغوش گرفتن، روی پا گذاشتن و ... مورد سؤال سائل بود و گویا این مصادیق ذکر شده است و امام در جواب فقط بحث در دامن نگرفتن را مطرح نموده اند. بنابراین، از این جهت بین دو روایت تفاوتی نیست. ب) اصل کلام ایشان نیز مورد نقد است؛ زیرا این احتمال نیز، وجود دارد که در نگاه حضرت، حمل و تقبیل جایز بوده است. به همین دلیل، با اینکه سؤال از این دو بوده، حضرت فقط موردی که به نظرشان اشکال داشته را بیان نموده‌اند و چنین بیانی مرسوم است. ج) اصل اینکه بر امام، پاسخ لازم باشد، محل بحث است؛ زیرا ممکن است گفته شود جواب بر امام لازم نیست و به همین دلیل، امام بخشی از سؤال را مسکوت گذاشته و بخشی را پاسخ داده‌اند.

روایت سوم: مرسله علی بن عقبه

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِي مَكَّةَ وَهُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَتْ لِمُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بِنْتُ ثُلَيْسِهَا الثِّيَابُ وَتَجِيءُ إِلَى الرَّجَالِ فَيَأْخُذُهَا الرَّجُلُ وَيَضُمُّهَا إِلَيْهِ فَلَمَّا تَنَاهَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْسَكَهَا بِيَدَيْهِ مَمْدُودَتَيْنِ قَالَ إِذَا أَتَتْ عَلَى الْجَارِيَةِ سِتُّ سِنِينَ لَمْ يَجْزُ أَنْ يُقَبِّلَهَا رَجُلٌ لَيْسَ هِيَ بِمَحْرَمٍ لَهُ وَ لَا يَضُمُّهَا إِلَيْهِ».

(شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق: ۴۶۱/۷)

از لحاظ سندی، سند این روایت به دلیل نقل از «بعض اصحابنا» مرسله است. علاوه بر اینکه طریق مرحوم شیخ به احمد بن محمد بن عیسی در غیر از کتاب نوادر معتبر نیست، به دلیل اینکه دو طریق به نحو «و من جمله ما ذکرته»، بیان نموده که یکی از آنها ضعیف است.

استدلال به این روایت با رفتار و کلام امام ممکن است؛

الف) استدلال به رفتار امام با ایشان، مبتنی بر این است که این دختر از همسر دیگر محمد بن ابراهیم باشد تا با امام محرم نباشد. آقای فاضل قائل است که ظاهر روایت این است که این دختر، فرزند خواهر امام و محرم ایشان بوده و غرض حضرت، تعلیم به دیگران بوده است. در مقابل آقای شبیری، این دختر را از زن دیگر محمد دانسته که با حضرت نامحرم بود، ایشان از روایت یا غیر آن قرینه‌ای بیان ننموده‌اند؛ ولی دو قرینه برای کلام ایشان، قابل بیان است: ۱. اینکه

راوی تصریح نموده است که کانت لمحمد بن ابراهیم بنت اشاره دارد که این دختر فقط فرزند محمد بن ابراهیم بوده و الا می‌گفت: برای آن دو دختری بود یا دوباره اشاره به نام پدر ایشان نمی‌کرد. ۲. ظاهر برخورد امام که او را با دو دست گرفتند و اجازه نزدیک شدن به ایشان را ندادند و به او فرمودند: وقتی دختر شش ساله شد جایز نیست نامحرمی او را در آغوش بگیرد، این است که او با حضرت هم نامحرم بود و الا مانعی نبود که حضرت او را در آغوش یا دامن بگیرد و با او صحبت کند؛ بلکه مناسب است نسبت به یک دختر بچه شش ساله، اینگونه عمل شود. به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از این دو قرینه، به حد دلالت نرسد؛ بنابراین از این روایت استفاده نمی‌شود که حضرت نیز، با او نامحرم بوده است؛ البته ظهوری در اینکه خواهرزاده امام باشد نیز، وجود ندارد و اگر استدلالی به طور خاص مبتنی بر هر کدام از این دو فرض باشد، قابل اثبات نیست. بنابراین اینکه از روایت استفاده شود که گرفتن بازوی دختر شش ساله نامحرم جایز است (اعرافی، ۱۳۹۶ ش: ۱۸۴/۲۶) از روایت قابل استفاده نیست. این احتمال که این دختر با امام محرم بود و این حکم شامل محارم نیز، می‌شود قابل دفاع نیست؛ زیرا با ارتکاز و سیره متشرعه مخالف است.

ب) گفتار امام که فرمود: وقتی دختری شش ساله شد، جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در آغوش بگیرد. محرم یا نامحرم بودن آن دختر نیز، در این استدلال دخالتی ندارد. «لم یجز» تصریح به عدم جواز بوسیدن «و لا یضمها» ظهور در حرمت در آغوش گرفتن دارد و به قرینه «لم یجز» در حد نص است؛ ولی ممکن است قرینه‌ای بر کراهت بیان شود و آن اینکه ظاهر روایت این است که همه اتفاقات در یک مجلس رخ داده و قبل از اینکه آن دختر به حضرت برسد، افراد حاضر در جلسه او را در آغوش گرفتند و حضرت در مقابل این عمل، سکوت فرمود و وقتی به حضرت رسید، ایشان او را نگه‌داشته و این جمله را فرمود، اگر این عمل واقعاً حرام بود، باید از ابتدا حضرت مانع از انجام آن می‌شد؛ بنابراین سکوت حضرت، نشان از این است که این عمل حرام نبوده است، ولی این قرینه تمام نیست؛ زیرا حتی اگر همه اتفاقات در یک جلسه رخ داده باشد، این احتمال وجود دارد که حضرت به آنها توجه نداشتند و وقتی آن دختر به سمت ایشان آمد، متوجه قصد او شدند و برخورد نمودند، علاوه بر اینکه این احتمال وجود

دارد که محمد بن ابراهیم این سیره را داشت که معمولاً دخترش را در جلسات حاضر می‌کرد و افراد او را در آغوش می‌گرفتند که ظاهر عبارت «کان یلبسها الثیاب و یجی...» نیز وجود این سیره است و امام مخصوصاً با توجه به ارتباط خانوادگی که داشتند، از این قضیه اطلاع داشتند، به همین دلیل، وقتی آن دختر با امام روبرو شد، حضرت به او فرمود که این کار را انجام ندهد؛ بنابراین این اتفاقات در یک جلسه‌ای که در محضر امام باشد، رخ نداده است؛ بنابراین، «فلما تناهت الی ابوالحسن»، دلالتی ندارد بر اینکه جمعی بودند و در آن جمع، این دختر پیش مردهای نامحرم رفت و بعد پیش امام کاظم آمد؛ بلکه چون این سیره طرف بود، با این هم می‌سازد که یک روز که آن شخص آمد پیش حضرت یا حضرت در جلسه او بود و امام به آن دختر اینگونه فرمود، مثل اینکه گفته شود «کان محمد بن ابراهیم یقسم بالله کثیرا فلما تناهت الی ابی الحسن»، حضرت به او فرمود: زیاد قسم نخور.

روایت چهارم: حدیث زراره

«حُمَیْدُ بْنُ زَیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَحْيَى عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ الْحُرَّةَ سِتًّا سِنِينَ فَلَا يُبَغَى لَكَ أَنْ تُقَبِّلَهَا». (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۵۳۳)

شبهه این روایت در تهذیب چنین نقل شده است: عَنْهُ (حسین بن سعید) عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ سِتًّا سِنِينَ فَلَا يُبَغَى لَكَ أَنْ تُقَبِّلَهَا. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۷/۴۸۰)

از لحاظ سندی، غیر واحد به نظر برخی از فقهاء مثل آقای شبیری، موجب تضعیف سند نمی‌شود؛ زیرا در مواردی گفته می‌شود که چند نفر نقل کرده‌اند و دلالت بر استفاضه می‌کند. (شبیری، بی‌تا: ۸۱۱/۳) علاوه بر اینکه، طبق مبنای حساب احتمالات شهید صدر، می‌توان غیر واحدهای حسن بن محمد بن سماعة را تصحیح کرد. (شهید صدر، ۱۴۳۴؛ ۳۳۷/۱۲) آقای شبیری، عبدالرحمن بن یحیی و عبدالرحمن بن بحر در سند تهذیب را، یک نفر می‌داند که تصحیفی در یکی از این دو نام رخ داده است؛ ولی در هر صورت، نام عبد الرحمن بن یحیی

یا بحر در هیچ سند دیگری نیامده و اعتبار وی ثابت نیست و عنوان دقیق او هم معلوم نیست. تنها نکته‌ای که ممکن است موجب تصحیح سند شود، این است که ابان بن عثمان، به غیر از این روایت، همه روایاتش بدون واسطه از زراره نقل شده است؛^۱ این نکته موجب تقویت این احتمال است که در اینجا نیز چنین است و مثلاً به جای (عن) عبدالله (و) باشد (شیری، بی تا: ۸۱۱/۳) اگر برای کسی چنین اطمینانی حاصل شود، سند این روایت قابل اعتنا خواهد بود.

طبق این روایت از امام صادق چنین نقل شده که وقتی دختری شش ساله شد، سزاوار نیست او را بیوسی. ارتباط این روایت با بحث در آغوش گرفتن با توجه به مباحث گذشته، این است که ممکن است در آغوش گرفتن، اولی از تقبیل باشد یا تلازم عرفی بین این امور باشد، به نحوی که وقتی از یکی صحبت می‌شود ملازم آن نیز، به ذهن می‌آید.

نکته مهم در دلالت این روایت دلالت «لاینبغی» است، در مورد دلالت «لا ینبغی» می‌توان سه دیدگاه را مطرح نمود:

الف) حرمت؛ آقای خوئی در خیلی از عباراتشان و نیز، آقای شبیری و آقای شهیدی قائل به دلالت بر حرمت هستند، فقهای دیگری نیز هستند که حرمت را به عنوان یک احتمال جدی مطرح نموده‌اند. (خوئی، ۱۴۱۸ق: ۳۴۷/۹ شبیری، بی تا: ۳۱۴/۱ شهیدی پور shahidipoor.ir)

ب) کراهت؛ بسیاری از فقها «لا ینبغی» را ظاهر یا حتی صریح در کراهت اصطلاحی دانسته‌اند. به طور مثال صاحب ریاض، «لا ینبغی» را صریح در کراهت دانسته است. (طباطبائی، ۱۴۰۴: ۳۲۸/۲) و برخی دیگر نیز، ظاهر «لاینبغی» را کراهت یا مرجوحیت و مانند آن دانسته‌اند. (نائینی، ۱۴۱۱ق: ۷۰/۱، همدانی، ۱۳۷۶ش: ۱۷۹/۹)

ج) اجمال؛ برخی قائل شده‌اند استعمال «لا ینبغی» در حرمت و کراهت حقیقی است و برای تعیین هر یک، نیاز به قرینه وجود دارد و در صورتی که قرینه‌ای وجود نداشته باشد، مجمل خواهد بود که قدر متیقن آن کراهت است.

۱. البته دو مورد دیگر هم هست که در آنها نیز تصحیف رخ داده و روشن است که واسطه‌ای بین ایشان و استادش زراره نیست.

بنابراین اگر «لا ینبغی» را ظاهر در حرمت بدانیم و در آغوش گرفتن را، اولی از تقبیل بدانیم یا بین آنها ملازمه عرفیه وجود داشته باشد یا از تقبیل، الغاء خصوصیت و مانند آن صورت گیرد، این روایت نیز، از ادله عدم جواز در آغوش گرفتن خواهد بود، اما اگر «لا ینبغی» را ظاهر در کراهت بدانیم، باید در صدد جمع آن با روایاتی که ظاهر آن حرمت است باشیم، همچنین اگر «لا ینبغی» را قابل حمل بر حرمت و کراهت بدانیم، تعارضی با ادله حرمت نخواهد داشت، یکی از وجوهی که برخی از فقها برای حمل بر کراهت روایات ظاهر در حرمت بیان نموده‌اند، تعبیر «لا ینبغی» در این روایت است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

روایت پنجم: مرسله هارون بن مسلم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ بَعْضَ بَنِي هَاشِمٍ دَعَاهُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فَأَتَى بِصَبِيَّةٍ لَهُ فَأَذْنَاهَا أَهْلُ الْمَجْلِسِ جَمِيعاً إِلَيْهِمْ فَلَمَّا دَنَتْ مِنْهُ سَأَلَ عَنْ سِنِّهَا فَقِيلَ خُمْسٌ فَتَحَاها عَنْهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۳۳/۵)

از لحاظ سندی، عبارت «عدة من اصحابنا» در ابتدای اسناد کافی معتبر است؛ اما سهل مورد اختلاف است و «بعض رجاله» نیز، موجب ارسال و ضعف سند است. طبق این روایت، یکی از بنی هاشم، امام رضا علیه السلام را همراه با تعدادی از خاندان ایشان به مجلسی دعوت نمود، در میهمانی دخترش را آورد و همه اهل مجلس آن دختر را به خود نزدیک نمودند؛ اما وقتی به امام رضا علیه السلام نزدیک شد، حضرت از سن او پرسید، گفته شد پنج ساله است، پس حضرت او را از خود دور نمود. در این روایت، استدلال به سیره امام است و بیش از مبعوضیت از آن استفاده نمی‌شود؛ اما احتمال ندارد این مسئله از اختصاصات امام باشد؛ زیرا، طبق یکی از مصادیق قاعده اشتراک احکام، تکلیف پیامبر و معصومین با دیگران مشترک است؛ مگر موارد خاصی که مشخص هستند و این مورد از آنها نیست.

نکته مهم درباره دلالت روایت، وجه جمع بین روایات ۵ و ۶ سال است. احتمالاتی در این جمع ممکن است؛ الف) با توجه به اینکه در این روایت عمل امام بیان شده و فعل معصوم

دلالت بر حرمت ندارد، اگر از روایات دیگر، مخصوصاً روایت دوم حرمت استفاده شود، حمل بر مراتب بغض می‌شود؛ به این معنا که از ۵ سالگی در آغوش گرفتن مکروه و از ۶ سالگی حرام است. ب) منظور از ۵ سال در این روایت اتمام ۵ سال و روایات ۶ سال شروع در ۶ سالگی باشد که در این صورت، تنافی وجود ندارد و همه روایات یک سن را بیان می‌کنند و به قرینه روایات دیگر این روایت نیز، دال بر حرمت خواهد بود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه در این روایت، حضرت از سن کودک سؤال کرد و گفته شد ۵ ساله است که در بیان سن معمولاً وقتی گفته می‌شود، کودکی ۵ ساله است، یعنی ۵ سال را تمام کرده، ولی در روایات دیگر، تعبیر اینگونه بود که «اذا بلغت ست سنین» که ممکن است استیناس به آغاز ۶ سالگی شود. ج) سن، موضوعیتی نداشته و اشاره به حد خاصی از رشد جسمانی یا جنسی یا سن تمیز است که ممکن است در کودکان مختلف متفاوت باشد و این کودک در ۵ سالگی به این حد رسیده بود؛ لذا امام او را دور نمود، این احتمال، با توجه به سوال حضرت از سن کودک صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ظاهر سؤال حضرت از سن کودک، این است که سن دخالت دارد نه حد خاصی از رشد؛ البته اصل دخالت سن خاص، در ادامه بررسی خواهد شد. د) خود اختلاف سن بیان شده در روایات، نشانه عدم الزامی بودن حکم است، برخی از فقها اختلاف روایات در یک مورد را، نشانه این می‌دانند که شارع برای این مورد حکم الزامی ندارد؛ زیرا قانونگذار حکم الزامی را دقیق مشخص می‌کند و ملاک‌های مختلف برای آن بیان نمی‌کند. به طور مثال، برخی از فقهاء، اختلاف روایات در حد آب کَر را، دلیلی بر استحباب دوری از آبی که به حد کَر نرسیده، دانسته‌اند. (مرعشی، ۱۳۸۹ ش: ۲۱۷) جدای از صحت اصل این مبنا، این بحث در جایی مطرح است که ظاهر همه روایات، وجوب باشد؛ ولی در محل بحث روایت ۵ سال سیره امام است که ظهوری در وجوب ندارد، علاوه بر اینکه سند این روایت ضعیف است و اختلاف شدیدی هم نیست که قابل حمل بر وجوب نباشد.

روایت ششم: موثقه غیاث بن ابراهیم

«رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْخَزَّازُ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ

السلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُبَاشَرَةُ الْمَرْأَةِ ابْتِنَاهَا إِذَا بَلَغَتْ سِتَّ سِنِينَ شُعْبَةٌ مِنَ الزَّوْنِ». (صدوق، ۱۳۶۳: ۴/۴۹۰)

از جهت سندی، محمد بن یحیی و غیاث بن ابراهیم را، نجاشی توثیق نموده است. (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۵۹ و ۳۰۵) طریق مرحوم صدوق، به محمد بن یحیی الخزاز را بیان نکرده؛ اما دو طریق به کتاب غیاث بن ابراهیم دارد که یکی از آنها، به واسطه خزاز است (صدوق، ۱۳۶۳: ۴/۴۹۰) و طریق صحیحی است. مرحوم شیخ در فهرست، اگرچه محمد بن یحیی را صاحب کتاب دانسته، ولی بیان نموده که ایشان کتابشان را از غیاث روایت می کرده اند. (شیخ طوسی، ۱۴۲۰ق: ۴۳۷) بنابراین، طریق صدوق به غیاث، از طریق محمد بن یحیی، طریق ایشان به خود محمد بن یحیی نیز هست و روایت از نظر سندی به دلیل بتری بودن غیاث بن ابراهیم، موثق است. از لحاظ دلالت، این روایت در مورد دختر شش ساله نامحرم نیست؛ ولی از آنجا که اگر بر مادر حرام یا مکروه باشد، دختر شش ساله خودش را در آغوش بگیرد، به طریق اولی نسبت به نامحرم این حکم جاری است، در ادله در آغوش گرفتن دختر شش ساله نامحرم، آورده می شود. مباشرت از ریشه «بشرة» است. فراهیدی «بشرة» را به معنای روی پوست صورت و جسد انسان دانسته و جمع آن را «بَشَر» و جمع الجمع آن را ابشار دانسته و مباشرت را اینگونه معنا نموده است: «و منه [اشتقت] مُبَاشَرَةُ [الرجل] المرأة لتضام أُبْشَارهما» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶/۲۵۹) دیگر کتب لغت نیز، شبیه همین معنا را ذکر نموده اند (ازهری، ۱۴۲۱ق: ۱۱/۲۴۵) نکته مهمی که باید به آن پرداخته شود، این است که آیا در تماس پوستی حداقلی هم، مباشرت صدق می کند یا مباشرت به معنای تماس حداکثری پوست است؟ به نظر می رسد از لغت استفاده شود به تماس حداکثری پوست مباشرت گفته می شود؛ زیرا برخی از اهل لغت مثل فراهیدی، ضمیمه شدن «ابشار» را مباشرت دانستند. ابن فارس نیز، اگرچه اصل واحد در این ماده را ظهور شیئی با حسن و جمال دانسته و باشر الرجل المرأة را «إِفْضَاؤُهُ بِبَشَرَتِهِ إِلَى بَشَرَتِهَا» دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱/۲۵۱) ولی در معنای افضاء اینگونه آورده است: «الفاء و الضاد و الحرف المعتل أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على انفساحٍ في شيءٍ و اتساع. من ذلك الفضاء:

المكان الواسع. و يقولون: أفضى الرجل إلى امرأته: باشرها. و المعنى فيه عندنا أنه شبه مقدم جسمه بفضاء، و مقدم جسمها بفضاء، فكأنه لا قى فضاءها بفضاءه.» (همان: ۵۰۸/۴) که طبق بیان ایشان نیز، تلاقی حداکثری پوست است. بنابراین اگرچه ظاهر برخی از کتب لغت، این است که به مطلق تماس پوست با پوست مباشرت گفته می‌شود (ابن درید ۱۹۸۷م: ۳۱۰/۱) ولی با قرائنی که ذکر شد، مباشرت به معنای تماس حداکثری پوست است.

البته ممکن است اشکال شود که این معنا در مباشرت مرد با زن بیان شده و با توجه به مناسبت، چنین تماس حداکثری بیان شده و الا معنای لغوی مباشرت، بیش از تماس پوست به پوست نیست؛ در پاسخ، به نظر می‌رسد دلیلی بر این اختصاص نیست و ارتکاز این است که مثلاً به خوردن دست یک شخص به شخص دیگر حتی اگر نامحرم باشد گفته نمی‌شود («باشرها»؛ بلکه نهایتاً ممکن است گفته شود باشر یده بیده؛ علاوه بر اینکه در محل بحث مناسبت حکم و موضوع نیز، چنین اقتضاء می‌کند که مراد از «مباشرة المرأة ابنتها» صرف تماس پوستی نباشد؛ زیرا حتی اگر حکم مستفاد از روایت کراهت نیز باشد، عرف متشرعه استنکار دارد که تماس حداقلی پوست مادر به پوست دختر شش ساله‌اش مکروه باشد.

در قرآن کریم در آیه ۱۸۷ سوره بقره «باشروهن» و «لا تباشروهن» استعمال شده است، مراد از «باشروهن» با توجه به شأن نزول و قرائن داخلی آیه، جماع است؛ ولی در فقره «لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ»، با توجه به قرینه اعتکاف، احتمال جماع و دیگر امور شهوانی داده می‌شود؛ زیرا همه اینها در اعتکاف جایز نیست؛ اما اگر قرینیت سیاق پذیرفته شود؛ این احتمال وجود دارد که در این مورد نیز مراد عدم جماع باشد و امور دیگر از آیه شریفه استفاده نشده و از روایات استفاده شود (قطب راوندی، ۱۴۰۵: ۱۹۷/۱).

برخی مباشرت را «امساس الفرج» دانسته‌اند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق: ۴۳۶/۳). علامه مجلسی، رساندن بدن برهنه مادر به بدن دختر را نیز اضافه نموده است^۱ (علامه مجلسی، ۱۴۰۶ق: ۳۴۴/۸) آقای شبیری، دو احتمال مطرح در کلام مرحوم مجلسی را اقوی دانسته‌اند؛ زیرا به معنای لغوی مباشرت نزدیک است و با حکمی که در روایت بیان شده که «شعبة من

۱. «بأن يصل بدنهما عارياً إلى بدنهما أو بأن تمس فرجها»

الزنا» تناسب دارد؛ چرا که این کار از مقدمات مجامعت حرام است که تنزیلاً زنا به حساب آمده است؛ با دو بیان؛ الف) این کار بر مادر حرام است و مرتبه ضعیفی از مفسده زنا در آن هست و برای مادر زمینه شهوت و فساد فراهم می‌کند. ب) حرمت این عمل، به این جهت است که کودک را به زنا می‌کشاند و در او زمینه‌های فحشای بعد البلوغ را فراهم می‌کند (شیری، بی‌تا: ۸۲۰/۳). «مس» فرج، می‌تواند مس فرج با فرج باشد یا با دست و اعضای دیگر یا اعم. مرحوم صدوق و مرحوم مجلسی روایت را بر کراهت شدید حمل کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد با توجه به تعبیر روایت که «شعبة من الزنا» و مصداق روشن آن که «مس» فرج با فرج باشد و تأثیرات مخرب آن بر کودک، حمل بر کراهت مقبول نیست و می‌توان به حرمت آن حکم نمود. آیت الله بروجردی فرموده از آنجا که مباشرت زن با دخترش حرام نیست، ظاهر این روایت قابل پذیرش نیست؛ مگر اینکه مراد مساحقه باشد و بعید نیست در روایت تصحیف رخ داده باشد و صحیح آن مباشرت مرد با دخترش یا مباشرت زن با پسرش باشد. (بروجردی، ۱۳۸۶ش: ۶۴۸/۲۵) اینکه ایشان مفروض گرفته‌اند مباشرت مادر با دختر، در غیر از مساحقه حرام نیست، به نظر صحیح نمی‌رسد؛ زیرا حتی اگر مراد مساحقه هم نباشد، برخی از مصادیق شدید آن، مثل همان مصادیقی که علامه مجلسی اشار کردند حرمت آن بعید نیست؛ اگرچه مطلق مباشرت حرام نیست و احتمالاً قرینه ایشان نیز همین است که اطلاق نیز، دارد و اطلاق آن، قابل التزام نیست؛ پس روایت محل اشکال می‌شود. ولی همانطور که بیان شد با دقت در معنای لغوی، به مطلق تماس پوستی، مباشرت گفته نمی‌شود، علاوه بر اینکه با توجه به مناسبت حکم و موضوع روایت اطلاق ندارد؛ بلکه مصادیق خاصی مراد است که حرمت آن بعید نیست. احتمال تصحیف در روایت نیز، علاوه بر اینکه این مقدار از تصحیف، خلاف ظاهر است، مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا بر فرض عبارت چنین باشد، دلیلی بر حرمت مباشرت مادر با پسرش یا پدر با دخترش به طور مطلق وجود ندارد.

در روایت محل بحث، مراد از «باشروهن» قطعاً جماع نیست؛ زیرا از سویی، ارتباط مادر با دختر است و از سویی حرمت جماع، اختصاص به سن خاصی ندارد، احتمال اینکه مراد مساحقه باشد نیز، با توجه به اینکه سن خاص بیان شده، بعید به نظر می‌رسد. این نکته نیز، مورد وفاق

است که اگر مادری با قصد شهوت هر قسمتی از بدن کودک را لمس کند، حرام است و آن نیز، اختصاص به شش سال ندارد. از طرفی قطعی است که رساندن پوست بدن به پوست کودک، اگر با قصد شهوت نباشد، به طور مطلق حرام نیست؛ مثلاً اگر دست یا بازوی مادر بازوی دختر شش ساله را لمس کند، احتمال حرمت آن داده نمی‌شود. بنابراین مراد از روایت، اموری مثل رساندن پوست بدن مادر به کودک به طور کامل است؛ مثل اینکه مادری کودک شش ساله‌اش را بدون قصد شهوت، به طور عریان، به طور کامل، در بغل بگیرد که این کار از ۶ سال به بعد، جایز نیست. بنابراین، به طور کلی، هر کاری که صدق مباشرت بر آن امکان داشته باشد و احتمال دخالت سن ۶ سال در آن داده شود، می‌تواند از مصادیق این روایت و حرام باشد، با توجه به این نکته، بازی با آلت کودک اگر بر آن مباشرت صدق کند، از مصادیق روایت خواهد بود.^۱ بنابراین، در آغوش گرفتن دختر توسط مادر، در صورتی که هر دو عریان باشند و تماس بدنی برقرار باشد، جایز نیست، اما اگر یکی از آن دو برهنه نباشند، مباشرت صدق نمی‌کند.

روایت غیاث بن ابراهیم، در مورد ارتباط مادر و دختر است. استفاده از آن، برای در آغوش گرفتن پسر توسط مادر، دختر توسط پدر و دختر توسط نامحرم با استفاده از اولویت امکان پذیر است. وقتی در آغوش گرفتن دختر توسط مادرش، به طور عریان جایز نیست، در آغوش گرفتن پسر توسط مادر نیز به طریق اولی جایز نیست؛ اصل این اولویت بعید نیست؛ زیرا، وقتی در آغوش گرفتن هم‌جنس جایز نیست، عدم جواز در غیر هم‌جنس اولی است؛ ولی با توجه به اینکه دختر در ۹ سالگی به بلوغ می‌رسد و پسر در ۱۵ سالگی؛ ادعای اولویت قطعی مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا ممکن است دختر در ۶ سالگی به حدی از تمیز مسائل شهوانی برسد که پسر ۶ ساله به آن حد نرسیده است و به همین دلیل در آغوش گرفته شدن او توسط مادر و لو عریان باشد حرام نباشد، مگر اینکه از جای دیگری اثبات شود سن تمیز در دختر و پسر یکی است؛ ولو سن بلوغ آنها متفاوت است. اما در آغوش گرفتن دختر ۶ ساله توسط نامحرم به طریق اولی جایز نیست؛ البته اولویت نسبت به در آغوش گرفتن با لباس توسط نامحرم ثابت نیست؛ زیرا برهنه بودن ممکن است خصوصیت داشته باشد.

۱. البته با برداشتی که از لغت شد صدق مباشرت بر این موارد روشن نیست.

جمع‌بندی شش روایت

بنابراین از مجموع روایات گذشته روایت اول، دوم، چهارم و ششم در مورد در آغوش گرفتن بود. روایت اول از نظر سندی معتبر و ظهور در حرمت نیز داشت، روایت دوم و چهارم نیز ظهور در حرمت دارد، ولی سند معتبر ندارد، روایت پنجم از آن جهت که فعل معصوم است ظهوری در حرمت ندارد، ولی مخصوصاً با توجه به بیان سن پنج سال، ممکن است حمل بر کراهت در ۵ سالگی شود. در هر صورت، منافاتی با ظهور روایات دیگر در حرمت ندارد. روایت ششم نیز بیان شد که به مناسبت حکم و موضوع صورتهای خاص عریان بودن و مانند آن را دلالت دارد که استفاده از آن برای فرض با لباس بودن صحیح نیست؛ ولی این روایت نیز، منافاتی با حرمت در آغوش گرفتن دختر شش ساله توسط نامحرم ندارد، بنابراین، در مجموع سه روایت در موضوع در آغوش گرفتن دختر شش ساله توسط نامحرم وجود دارد که هر سه ظهور در حرمت دارند و یکی از آنها سند صحیح نیز، دارد؛ اما با این حال، وجوهی از سوی برخی از فقها بیان شده که از این روایات استفاده حرمت نشده و حمل بر کراهت می‌شود و حتی برخی تصریح به جواز نیز نموده‌اند که در ادامه این وجوه بیان می‌شود، البته تعبیر روایت صحیح، وضع در حجر است که بیان شد نوع خاصی از در آغوش گرفتن است.

ادله قول به کراهت

برخی از فقهاء، به دلایل گوناگونی روایات ناهی از در آغوش گرفتن دختر شش ساله را، حمل بر کراهت نموده یا به طور کلی روایات را کنار گذاشته و قائل به جواز شده‌اند، در ادامه آنچه گفته شده یا ممکن است گفته شود مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ البته گاهی این ادله به عنوان قرائن گوناگون در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و از مجموع آن استفاده شده است. ولی باید هر کدام از آنها را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

دلیل اول: ضعف سند روایات

این روایات سند معتبری ندارند (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶: ۵۸۰/۹، مشکینی، ۱۳۹۰: ۱۸۲/۳) و با توجه به تسامح در ادله سنن، حمل بر کراهت می‌شوند یا کنار گذاشته شده و با توجه به ادله دیگر یا اصل جواز باید قائل به جواز شد. در نقد این استدلال می‌توان گفت: روایت اول صحیح

است و نحوه نقل و وسائل، موجب شده، برخی به اشتباه افتاده و آن را با روایت اول که ضعیف است، یکی بدانند. علاوه بر اینکه ممکن است با سه روایت برای برخی استفاضه ثابت شود.

دلیل دوم: تعبیر «لاینبغی» در برخی از روایات

بعضی از فقهاء، در بحث تقبیل تصریح نموده‌اند که ظاهر تعابیر برخی از روایات، حرمت است؛ ولی با توجه به برخی از قرائن، از جمله تعبیر «لا ینبغی» در بعضی از روایات، باید روایات را حمل بر کراهت نمود (مکارم، ۱۳۹۰: ۱/۱۲۰) پس روایات ظاهر در حرمت را معارض با روایت «لا ینبغی» دانسته‌اند که ظاهر در کراهت است و با توجه به تعارض آنها جواز در آغوش گرفتن را بعید ندانسته‌اند (مشکینی، ۱۳۹۰: ۳/۱۸۲). اگر در آغوش گرفتن را اولی یا ملازم با تقبیل ندانیم این روایت و قرینه مستفاد از آن، از بحث ما خارج می‌شود؛ اما حتی اگر این روایت نیز از ادله بحث باشد از نظر سندی قابل خدشه است، «لا ینبغی» نیز به نظر ما ظهوری در کراهت ندارد؛ بلکه یا ظهور در حرمت دارد یا با حرمت و کراهت سازگار است و توان تعارض با ظواهر دال بر حرمت را ندارد.

دلیل سوم: اختلاف تعبیر روایات

در روایت پنجم امام رضا علیه‌السلام دختر ۵ ساله را از خود دور نمود. بنابراین، در برخی از روایات سن در آغوش نگرفتن دختر نامحرم ۶ سال و در این روایت ۵ سال، بیان شده است و از آنجا که حدود یک حکم الزامی، باید به روشنی بیان شود و اختلاف در آن معنا ندارد، باید به‌طور کلی روایات را، حمل بر کراهت نمود. این قرینه نیز، تمام نیست؛ زیرا روایت پنجم از نظر سندی، علاوه بر اشکال در سهل بن زیاد، مرسله است؛ از نظر دلالتی نیز، فعل امام که ظهور در حرمت ندارد تا حد حرمت دچار اختلاف شود، بلکه می‌تواند دال بر کراهت باشد، بنابراین این روایت نیز، توان مقابله با ظواهر دال بر حرمت را ندارد.

دلیل چهارم: سیره متشرعه

برخی ادعا نموده‌اند که سیره متشرعه، بر جواز در آغوش گرفتن کودکان ۶ ساله دلالت دارد

(طباطبایی قمی، ۱۴۲۶: ۵۸۰/۹، خونی، ۱۴۱۸: ۷۳/۳۲). بنابراین ظاهر ادله حرمت باید بر کراهت حمل شود. در نقد سیره نیز، می‌توان چنین گفت که سیره زمانی اعتبار دارد که به عصر معصومین برسد که در این صورت، طبق یک مبنا اگر معصومین ردعی از آن نکرده باشند، حجت است و طبق مبنای شهید صدر، اصلاً نیاز به عدم ردع ندارد؛ زیرا سیره متشرعه زمانی ثابت می‌شود که متخذ از معصومین باشد و نیاز به امضا ندارد؛ زیرا اگر معصومین به عملی راضی نبودند، آن رفتار به سیره تبدیل نمی‌شد، اما در محل بحث چگونه احراز شده است که در زمان معصومین، سیره بر جواز این عمل در بین متشرعه وجود داشته است؟ با توجه به روایاتی که بیان شد اگر چنین عملی در زمان معصومین مرسوم بود با برخورد آنها و ردع آنها مواجه می‌شد؛ زیرا حضرات در مواردی هم که افرادی این کار را انجام می‌دادند، از آن نهی کردند؛ مگر اینکه کسی ادعا کند با وجود این بیانات می‌بینیم سیره متشرعه که بنای عمل بر فرمایشات معصومین را داشتند همچنان بر عمل به این کار بوده که کاشف از این است که متشرعه از بیان حضرت استفاده حرمت را نکردند، ولی اثبات چنین سیره‌ای مشکل است.

دلیل پنجم: ارتکاز متشرعه

ارتکاز متشرعه بر این است که در آغوش گرفتن دختر شش ساله نامحرم حرام نیست و این ارتکاز از گذشته وجود داشته و اکنون نیز، وجود دارد و ناشی از فتاوا نیز نیست؛ زیرا بسیاری از فقهاء این بحث را مطرح نکرده و فتوایی بر جواز ندارند. در نقد این دلیل نیز، گفته می‌شود از کجا چنین ارتکاز قطعی ادعا می‌شود؟ آیا ارتکاز متشرعه این است که مثلاً دختر ۸ ساله نامحرم را می‌توان در آغوش گرفت؟ علاوه بر اینکه سوال راوی از همین مسئله خود شاهد است که چنین ارتکاز قطعی وجود نداشته است؛ بلکه لااقل در ذهن متشرعه احتمال جایز نبودن این عمل وجود داشته است.

دلیل ششم: قاعده «لو کان لبان»

از آنجا که در آغوش گرفتن کودکان مسئله مورد ابتلائی بوده است، اگر شارع قائل به حرمت این عمل بود بیان می‌کرد و در ادله منعکس می‌شد و به تبع آن در فتاوای فقهاء نیز بازتاب می‌یافت، در حالی که این مسئله در روایات و فتاوای اصحاب، بازتاب نیافته و تنها در یک

روایت، حرمت آن بیان شده است و این مقدار از بیان، متناسب با بیان حکم مسئله‌ای با این کثرت ابتلاء نیست. آقای شبیری در پاسخ به این دلیل فرموده است: روایات مسأله متعدد است و لازم نیست برای اهمیت مسأله حتماً روایات متعدد صحاح وجود داشته باشد، تکرار روایات، در مسائل عادی که داعی بر جعل یا دروغگویی وجود ندارد، هرچند سند همه آنها صحیح هم نباشد، برای عموم مردم اطمینان آور است. بنابراین از مجموع ادله بدست می‌آید که نهی معصومین نسبت به این عمل صادر شده است، اما اینکه این نهی تحریمی است یا تنزیهی نیاز به بحث دارد. (شبیری، بی‌تا؛ ۸۲/۳) این مقدار از بیان، اشکال کم بودن روایات را تا حدی پاسخ می‌دهد؛ اما اینکه عدم انعکاس این نظر در فتاوی فقهاء، مخصوصاً قدماء، نشان‌گر این است که از روایات استفاده حرمت نکردند، ذیل دلیل هفتم خواهد آمد.

۷. اعراض مشهور فقهاء از این روایات؛ از آنجا که فقهاء این روایات را نقل نموده، ولی به مضمون آن فتوا نداده‌اند، استفاده می‌شود آنها از این روایات اعراض نموده‌اند و اعراض مشهور فقهاء، موجب ضعف سند می‌شود. در بررسی این ادعا باید گفت: الف) بسیاری از فقهاء این بحث را مطرح نکرده‌اند و عدم طرح، دلیلی بر اعراض نیست. ب) بسیاری از کسانی که مطرح کرده‌اند نیز یا در سند روایات اشکال نموده‌اند یا دلالت آن بر حرمت را نپذیرفته‌اند؛ بنابراین اینگونه نیست که اعراضی که کاسر سند است رخ داده باشد. ج) علاوه بر اینکه ظاهر عبارات برخی از فقهاء در همین بحث و فحوای برخی از نظرات آنها در مباحث دیگر، این است که قائل به عدم جواز هستند. بنابراین دلیلی برای عمل نکردن به روایت صحیح وجود ندارد، البته بررسی سیره متشرعه در زمان معصومین علیهم السلام نیاز به بررسی بیشتری دارد و مجموع این قرائن ممکن است باعث فتوا به احتیاط واجب شود.

دخالت شش سالگی در حکم

بحث دیگر این است که سن مطرح در این روایات موضوعیت دارد یا غالبی است، مثلاً از این جهت که در غالب موارد، دختر در این سنین به حدی از تمیز می‌رسد که در دامن گرفته شدن توسط نامحرم برای او مفسده دارد (اگر ملاک حکم برای در آغوش گرفته شده باشد) یا

از نظر جسمی به حدی می‌رسد که موجب تحریک نامحرمی که او را در آغوش می‌گیرد می‌شود (در صورتی که ملاک در آغوش گیرنده باشد) یا یکی از این دو مفسده رخ می‌دهد، اگر ملاک هر دو باشند. اگر سن موضوعیت داشته باشد، حتی اگر این مفسده‌ها هم رخ ندهد، باید حکم رعایت شود؛ اما اگر سن موضوعیت نداشته باشد و از باب غلبه و مانند آن بیان شده باشد، در صورتی که مثلاً دختری به این حد از تمیز نرسیده که در آغوش گرفته شدن برای او مفسده داشته باشد یا از نظر جسمی به گونه‌ایست که موجب تحریک شهوت دیگران نمی‌شود یا کسی که او را در آغوش می‌گیرد به گونه‌ایست که زمینه تحریک در او وجود ندارد، در این صور در آغوش گرفتن او اشکالی ندارد و از طرف دیگر، اگر دختری زودتر از شش سالگی به این حد از تمیز رسید یا موجب تحریک می‌شد این حکم در مورد او نیز، جاری است.

ممکن است ادعا شود در احکام این چنینی، تعبد جایگاه خاصی نداشته و ملاک این احکام تا حد زیادی روشن است؛ اما از آنجا که حد این امور، روشن نیست و از طرفی اموری است که حساسیت خاصی دارد، شارع یک حد مشخص برای آن قرار داده که رعایت این حد از یک طرف لازم است به این معنا که اگر دختری به این سن رسید، در آغوش گرفتن او جایز نیست حتی اگر کسی که او را در آغوش می‌گیرد یقین دارد برای او مفسده‌ای ندارد یا به نظر او برای خود دختر نیز ایجاد مفسده نمی‌کند و از طرف دیگر، اگر دختری در سن کمتر قرار دارد و شخصی که او را در آغوش می‌گیرد، یقین دارد یا احتمال معتابهی می‌دهد که برای او مفسده داشته باشد، نمی‌تواند به اتکای اینکه در این دلیل، ۶ سال بیان شده و این دختر شش ساله نیست، این مفسده را نادیده گرفته و مرتکب عمل شود. نتیجه‌گیری

در این مقاله، در آغوش گرفتن دختر شش ساله نامحرم که یکی از مسائل مهم فقه تربیت جنسی است، مورد بررسی قرار گرفت. درباره این مسأله، شش روایت وجود داشت که یک روایت صحیح و در آن تعبیر «لا تضعها فی حجرک» وجود داشت که دلالت بر حرمت بر دامن نشاندن دارد و وجهی که برای دست کشیدن از حرمت بیان شده بررسی و نقد شد که دلیلی بر رفع ید از حرمت نیست؛ البته بررسی سیره متشرعه نیاز به کار بیشتری دارد که در پژوهش‌های دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد و به همین دلیل، ممکن است فتوا به احتیاط

واجب داده شود. در مورد سنی که در روایات آمده است بیان شد: شش سالگی در حکم دخالت دارد به این معنا که حد حکم است و با آمدن آن لازم است دختر نامحرم در دامن گرفته نشود؛ اما اگر مفسده در قبل از این سن نیز، وجود داشته باشد، باید اجتناب شود.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن اشعث، محمد بن محمد، *الجعفریات* مكتبة النینوی، تهران، اول، بی تا.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *الأمالی*، کتابچی، تهران، ششم، ۱۳۷۶ ش.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، جامعه مدرسين، قم، اول، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، اسلامیه، تهران، دوم، ۱۳۹۵ ق.
۵. ابن درید، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، دار العلم، بیروت، اول، ۱۹۸۸ م.
۶. ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، *الفضائل*، رضی، قم، دوم، ۱۳۶۳ ش.
۷. ابن طیفور، احمد بن أبی طاهر، *بلاغات النساء*، الشریف الرضی، قم، اول، بی تا.
۸. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار الفکر، بیروت، سوم، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، *معجم مقانیس اللغة*، دفتر تبلیغات، قم، اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، *عوالی اللئالی*، دار سید الشهداء، قم، اول، ۱۴۰۵ ق.
۱۱. ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۲. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار العلم - الدار الشامیه، بیروت-دمشق، اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. اصفهانی، مجلسی اول، محمد تقی، *روضه المتقین*، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم، دوم، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. اعرافی، علیرضا، *فقه تربیتی*، اشراق و عرفان، قم، اول، ۱۳۹۸ ش.
۱۵. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، مؤسسة البعثة، قم، اول، ۱۴۱۵ ق.

۱۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، دار الكتب الإسلامية، قم، دوم، ۱۳۷۱ق.
۱۷. بروجردی، آقا حسین، *جامع أحادیث الشيعة*، فرهنگ سبز، تهران، اول، ۱۳۸۶ش.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة*، آل البيت عليهم السلام، قم، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۹. حسینی موسوی، محمد بن ابی طالب، *تسلیة المُجالس و زینة المُجالس*، مؤسسة المعارف الإسلامية قم، اول، ۱۴۱۸ق.
۲۰. حکیم، سید محسن، *مستمسک العروة الوثقی*، دار التفسیر، قم، اول، ۱۴۱۶ق
۲۱. حمیری، نشوان بن سعید، *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم*، دارالفکر، دمشق، اول، ۱۴۲۰ق.
۲۲. حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الإسناد*، آل البيت عليهم السلام، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۲۳. خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسيلة*، دار العلم، قم، اول، بی تا.
۲۴. سبحانی، جعفر، *نظام النکاح فی الشریعة الإسلامية الغراء*، قم، اول، بی تا.
۲۵. سید یزدی، محمد کاظم، *العروة الوثقی*، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، اول، ۱۴۲۱ق.
۲۶. سیفی، علی اکبر، *دلیل تحریر الوسيلة (النکاح)*، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی (قدس سره)، قم، اول بی تا
۲۷. سیستانی، سید علی، *منهاج الصالحین*، دفتر حضرت آية الله سیستانی، قم، پنجم، ۱۴۱۷ق.
۲۸. شیرازی، سید موسی، *کتاب نکاح*، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، قم، اول، ۱۴۱۹ق.
۲۹. صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، عالم الكتاب، بیروت، اول، ۱۴۱۴ق.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *من لا یحضره الفقیه*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، دوم، ۱۴۱۳ق
۳۱. طباطبایی قمی، سید تقی، *مبانی منهاج الصالحین*، قلم الشرق، بی جا، بی تا.
۳۲. طباطبایی، سید علی، *ریاض المسائل*، آل البيت عليهم السلام، قم، اول، ۱۴۱۸ق.
۳۳. طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الأخلاق*، الشریف الرضی، قم، چهارم، ۱۴۱۲ق
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، اسلامیة، تهران، سوم، ۱۳۹۰ق.
۳۵. طبری، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الإمامة*، بعثت، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الأحکام*، دار الكتب الإسلامية، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق.

۳۷. طوسی، محمد بن حسن، *رجال*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، سوم ۱۴۲۷ق.
۳۸. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، المطبعة العلمية، تهران، اول، ۱۳۸۰ق.
۳۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، هجرت، قم، دوم، ۱۴۱۰ق.
۴۰. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *قصص الأنبياء عليهم السلام*، پژوهش‌های اسلامی، مشهد، اول، ۱۴۰۹ق.
۴۱. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، *رجال الکشی*، نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۹۰ق.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الإسلامية، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴۳. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، دار إحياء التراث العربي، بیروت، دوم، ۱۴۰۳ق.
۴۴. محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد*، آل البيت عليهم السلام، قم، بی‌تا.
۴۵. مرعشی، سید شهاب الدین، *الأقوال المختارة فی أحكام الطهارة*، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، اول، قم، ۱۳۸۹ش.
۴۶. مشکینی، علی، *التعليقة الاستدلالية على العروة الوثقى*، دار الحديث، قم، اول، ۱۳۹۲ش.
۴۷. مصطفوی، حسن، *التحقيق فی کلمات القرآن الكريم*، مرکز الكتاب للترجمة و النشر، تهران، اول، ۱۴۰۲ق.
۴۸. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد*، کنگره شیخ مفید، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۴۹. مکارم شیرازی، ناصر، *أنوار الفقاهة كتاب النکاح*، مدرسة الإمام علی بن أبی طالب، قم، اول، ۱۳۷۷ش.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، *كتاب النکاح*، مدرسة الإمام علی بن أبی طالب، قم، اول، ۱۴۲۴ق.
۵۱. منسوب به امام رضا، *فقه الرضا علیه السلام*، آل البيت، مشهد، اول، ۱۴۰۶ق.
۵۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۳۶۵ش.
۵۳. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، دار إحياء التراث العربي، بیروت، هفتم، ۱۴۰۴ق.
۵۴. هاشمی شاهرودی، سید محمود، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، قم، اول، ۱۳۸۲ق.

۵۵. همدانی، رضا، **مصباح الفقیه**، المؤسسة الجعفرية لاهیاء التراث، بی تا.

56. leader.ir

57. shahidipoor.ir